

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۴)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۴)

فاروق ایزدی نیا

رقم هفت در مکاتب و ادیان

عدد هفت در جمیع ادیان و مکاتب جایگاهی خاص داشته است و در امر مبارک نیز اشاراتی به آن شده است. امشاسپندان هفت گانه، یا صفات اهورامزدا، یا فرشتگان نگهبان در دیانت زرتشت نشانه احترام و اعتقاد آنها به این رقم است. نام شش تن از آنها بر ماه‌های خورشیدی هنوز خودنمایی می‌کند که با اهورامزدا به رقم هفت می‌رسد. این شش نام عبارتند از: اردیبهشت (نگهبان گیاهان)، خرداد (نگهبان آب و نابودگر دیو مرگ)، امرداد (نماد جاودانگی)، شهریور (نماد فرمانروایی نیرومند الهی)، بهمن (منش نیک و نگهبان جانوران) و سپندارمز یا اسفند (دارنده خرد کامل).

این رقم از دیرباز در میان ایرانیان کاربردهای دیگری نیز داشته است. مثلاً در جشن‌های زرتشتیان ایران در کنار سفره، در سینی فلزی بزرگ، مقدار فراوانی از هفت میوه خشک مانند خرما، کشمش و بادام و پسته و امثال آن می‌گذاشتند. شمار آتشکده‌های عصر ساسانی را فرهنگ‌نویسان هفت دانسته‌اند



ORIGINAL

که اشاره به هفت سیارهٔ کشف شده در آن زمان دارد. نام آنها آذر مهر، آذر نوش، آذر بهرام، آذر آئین، آذر خرداد، آذر تبرزین، آذر زرد هشت بوده است

در آئین یهود، که هنوز شمعدان هفت شاخه نمادی از این آئین است، سال یوییل عبارت از هفت هفت سال بوده و عید فطیر و عید سایبان‌ها را هفت روز جشن می‌گرفتند. در ابتدای تورات خلق جهان را در شش روز دانسته که روز هفتم خداوند بر عرش خود جالس شده است.

در آئین مسیحی نیز این رقم اهمیت داشته است. مثلاً هفت سبد مملو از نان و ماهی که از برکت حضرت مسیح بعد از خوراندن به جمعیت اضافه آمد (انجیل متی، باب 15، آیات 32 تا 37) هفت دیوی که از مریم مجدلیه برون رانده شدند (انجیل لوقا، باب 8، آیه 2). هفت گفتار حضرت مسیح بر فراز صلیب. هفت نیک‌نام و پر از روح القدس و حکمت (اعمال رسولان، باب 6، عبارت 3). هفت روح خداوند و هفت کلیسا و هفت مهر در کتاب مکاشفات یوحنا و بسیاری موارد دیگر.

در میان عرفا برای قلب اطوار هفتگانه قائل بودند: طور اول، صدر و سینه است که محلّ تسلیم در مقابل خداوند است؛ طور دوم قلب است که مخزن و قرارگاه ایمان و جلوه‌گاه قلب است؛ طور سوم شغاف است که مخزن شفقت و محبت بر خلق است؛ طور چهارم فؤاد است که مخزن مشاهده و رؤیت است؛ طور پنجم حبهٔ القلب است که معدن و مرکز محبت حضرت الوهیت است؛ طور ششم سویدا است که مخزن مکاشفات غیبیه و علوم الهامی و منبع حکمت و اسرار الهیه است؛ و بالاخره طور هفتم مهجّهٔ القلب است که محلّ تجلیات حضرت الوهیت و اشراقات انوار عظمت ربوبیت یا قلب سلیم است.

در میان عرفا نیز اطوار سبعة وجود دارد که گویند عبارت از طبع، نفس، قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی است. هفت وادی سلوک نیز در منطق الطیر عطار نیشابوری به این صورت مطرح شده است: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، فقر، حیرت و فنا. مولوی آنها را هفت شهر عشق نامد. حضرت بهاء الله نیز در رسالهٔ هفت وادی آن مراحل سبعة را اینگونه بیان می‌فرماید، طلب، عشق، معرفت، توحید، استغنا، حیرت، فقر حقیقی و فنای اصلی.

در فرهنگ عامه نیز این رقم راه یافته است مانند هفت سین در نوروز: سیب، سیاهدانه، سنجد، سماق، سیر، سرکه، سبزی، سبزه، سمنو. یا برگزاری شب هفتم مردگان نیز مرسوم است. عجایب هفتگانه جهان نیز شهرت دارد مانند باغ‌های معلق بابل. در داستانها نیز وقتی عاشق و معشوق بعد از مدت‌ها به هم می‌رسیدند هفت شبانه‌روز جشن می‌گرفتند. کسی که میل داشت خود را پیاراید "هفت قلم آرایش"

می‌کرد. هفت قلم عبارت بود از سرخاب (برای خوش‌رنگ کردن گونه‌ها و لب‌ها)؛ سفیداب (برای آرایش پوست صورت و بدن)؛ سرمه (برای کشیدن به چشم)؛ حنا (برای رنگ کردن مو و ناخن‌ها)؛ و سمه (برای پرپشت نشان دادن ابروها و گاهی برای قرینه ساختن چشم‌ها و گاه برای پیوسته نشان دادن ابروها)؛ زَرک (گرد طلائی رنگی که به صورت یا مو می‌مالیدند)؛ و بالاخره خال (برای زیبا کردن صورت و قرار دادن کنار لب تا به خال لب گرفتار کنند؛ شاعر هم گوید: گوشه‌گیران زود در دل‌ها تصرف می‌کنند *** بیشتر دل می‌برد خالی که در کنج لب است. دیگری گوید: خال زیر لب آن ماه‌لقا افتاده است *** چشم بد دور که بسیار بجا افتاده است).

جالب است که جناب اشراق خاوری در وصف دوران تجرّد خود، در کتاب آفاق و انفس، ذیل "خرّمشهر، احوال سنه 1309" نوشته‌اند، "... من در آن ایام تنها بودم و در هفت آسمان یک ستاره نداشتم. نه فرشی نه اثاثی فقط یک دوشک کوچک و یک لحاف و چادر شب داشتم که بقیه اثاث دوره ازدواج اول بود و دو دست لباس و بس و قانع بودم و طالب ثروت و مقام نبودم، لهذا به مبلغ مستمری رضایت داشتم. اطاقی در بالاخانه‌ای که دو سه نفر از معلّین مجرّد در آنجا بودند گرفتم به ماهی سه تومان و چند قطعه حصیر در آن انداختم و چراغ کوچک نفتی هم تهیه کردم و سماور حلبی و دو فنجان و مقداری لوازم جزئی و ضروری خریدم و کم‌کم یک تخت چوب خرما که از شاخه‌های خرما به هم می‌بافتند به مبلغ دو قران خریدم و به همان وضع زندگانی می‌کردم." (دانش و بینش - دوره عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۸)

حتّی در میان می‌خواران نیز این رقم هفت راه یافته است. درباره‌ی ضرب‌المثل "جور کشیدن" گویند که لیوان مخصوص نوشیدن شراب دارای هفت درجه یا هفت خطّ بوده است از بالا به پایین به نام‌های جور، بغداد، بصره، ازرق، اشک، کاسه‌گر و فرودینه. ساقی برای هر کسی بنا بر گنجایش و توانش تا یکی از خطوط هفتگانه روی جام شراب می‌ریخت. آنها که هفت خطّ روزگار بودند آن را لبالب پر می‌کردند و می‌نوشیدند. بعضی هم که می‌خواستند از آنها عقب نیفتند جام را پر می‌کردند ولی نمی‌توانستند آن را تماماً بنوشند. برای آن که مورد تمسخر واقع نشوند، دیگری یکی دو خطّ باقی مانده را می‌نوشید و می‌گفتند فلانی جور فلانی را کشید.

ادیب‌الممالک فراهانی در شعری گوید:

هفت خط داشت جام جمشیدی هر یک در صفا چو آینه

جور و بغداد و بصره و ازرق اشک و کاسه‌گر و فرودینه

در آئین اسلام گویند قرآن کریم مشتمل بر هفت موضوع است: وعد، وعید، وعظ، قصص، امر، نهی، ادعیه. در اعمال حج پس از ایستادن در صفا، هفت تکبیر گویند و هفت بار تهلیل خدا کنند. اما به هفت دریا و هفت آسمان و هفت اقلیم در دو سوره لقمان و طلاق تصریح شده است. در سوره طلاق، آیه 12، چنین نازل: "اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ." (مضمون: خدایی که هفت آسمان را آفرید و زمین را نیز مانند آنها.) در سوره لقمان، آیه 27، آمده است، "وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (مضمون: اگر در روی زمین همه درختان به قلم و دریا چون مرگب باشد، سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد که خداوند پیروزمند فرزانه است.)

در امر مبارک نیز با این رقم مواجه می‌شویم که گاه به صورت استناد به اشعار شعرا است و گاه به صورت‌های دیگر. مثلاً حضرت بهاء‌الله در لوح خطاب به شیخ نجفی، در انتقاد از سفیر کبیر ایران در استانبول در متهم ساختن اتباع خود، می‌فرماید، "متهم داری کسانی را که حق *** کرد امین مخزن هفتم طبق." (ص 91) و در کتاب ایقان نیز همین بیت را ذکر می‌کنند آنجا که از حاج محمد کریم خان کرمانی انتقاد می‌کنند و می‌فرمایند، "سبحان‌الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده؛ فَنِعْمَ مَا قَالَ: "متهم داری کسانی را که حق *** کرد امین مخزن هفتم طبق." (طبع آلمان، ص 123) این بیت از مولوی است که در مجلد دوم مثنوی ذکر کرده است.

در آثار حضرت اعلی مشاهده می‌شود که خود را "ذات حروف السبع" ذکر می‌فرمایند. در باب اول از واحد اول بیان فارسی می‌فرماید، "معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان الذی جعله الله ذات حروف السبع...". در واقع تعداد حروف اسم مبارک هفت است. این هفت در اسم مبارک حضرت بهاء‌الله نیز تکرار شده است که حسینعلی است. لذا در اشاره به "سبع مثانی" مذکور در قرآن کریم (سوره حجر، آیه 87) حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "از آیه مبارکه قرآن آتیناک سبعا من المثانی سؤال نموده بودی. سبعا من المثانی را علمای رسوم حوامیم* سبع ویا سوره فاتحه تفسیر کرده‌اند و مثانی به جهت آنکه گویند سوره فاتحه دو مرتبه نازل شد یک دفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است لهذا مثانی است و همچنین گفته‌اند که چون سوره فاتحه در صلوات قرائتش تکرر می‌یابد لهذا بالسبع المثانی تعبیر شده یعنی دوباره. ولکن حقیقت معنی مقصد سر احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذوالحروف السبع تکرر پیدا کرده است حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرر ثانی حسین و علی. این است معنی سبع مثانی یعنی هفتی که دوباره تکرر یافته یا آن که مظهر

کلی در کور فرقان جمال محمدی بود با سیزده بزرگوار چهارده می‌شود مکرر هفت است. فرصت نیست ولی معنی مختصر مفید است." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم، ص ۱۹۳ / * مقصود از حوامیم هفت سوره قرآن است که با "حم" آغاز می‌شوند: مؤمن [یا غافر]، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جائیه و احقاف.)

اشاره به دریاهاى هفتگانه یا ابجر سبعة نیز در آثار مبارک وجود دارد. مثلاً در ظهورالحق به نقل از جناب نبیل آمده است که "چون جمال قدم باب بهجت و شادی را بر وجه اهل انشاء گشود به این کلمه عظمی متکلم گردید که من برای اخذ جواهر به این عالم آمده‌ام. اگر ذره جوهری در حجرى موجود و آن حجر در خلف ابجر سبعة باشد، تا آن جوهر را از آن اخذ ننمایم دست از او بر ندارم." (ج 4، ص 259)

جمال قدم می‌فرمایند، "تالله الحق الیوم اگر ذره‌ای از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابجر مستور، هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص 262 / مائده آسمانی، ج 7، ص 100)

دقیقاً معلوم نیست منشأ هفت دریا چیست و کجاست. اما گویا کاربرد این اصطلاح به روزگار سومریان باز می‌گردد که قومی با زبانی تک‌خانواده و نامرتبط با دیگر خانواده‌های زبانی جهان بودند. در یکی از سروده‌ها آنها برای ایزدبانو اینانا که در 2300 سال پیش از میلاد نوشته شده به "هفت دریا" اشاره می‌شود. در زبان‌های ایرانی واژه دریا معنای رودخانه نیز می‌دهد و ایرانیان باستان به هفت رودی که رود بزرگ آمودریا را تشکیل می‌دهند "هفت دریا" می‌گفتند. اما بعدها در خاورمیانه و شمال آفریقا فهرست‌های گوناگونی از دریاها به عنوان "هفت دریا" نامیده شده‌اند. در غیث‌اللغات (منقول در برهان قاطع) هفت دریا را دریای چین جنوبی، دریای مغرب (بخش غربی مدیترانه)، دریای روم (بخش شرقی مدیترانه)، بحر بنطش* (دریای سیاه)، بحر طبریه (دریاچه طبریه در فلسطین)، بحر جرجان (دریای خزر)، بحر خوارزم (دریاچه آرال) ذکر می‌کند. [*بنطش معرب Pontos یونانی است که نام ناحیه‌ای در جنوب دریای سیاه بوده است.]

در متن دیگری از غیث‌اللغات هفت دریا اینگونه ذکر شده‌اند دریای اخضر که جزایر بسیار دارد و امروزه اقیانوس هند نامیده می‌شود؛ دوم دریای عمان به جانب شرقی آن فارس و جانب غربی آن قصبه عمان قرار داشت که امروزه به آن دریای عمان گویند و بخشی از خلیج فارس را نیز در بر می‌گرفت؛ سوم دریای قلم* که به نام شهر کوچکی که در کنار آن قرار دارد نامیده شده است و امروزه بحر

احمر یا دریای سرخ نام دارد؛ چهارم دریای بربر که لجه‌ای است از بحر هند؛ پنجم دریای اقیانوس که بلاد اقصای ملک مغرب به ساحل این بحر منتهی می‌شود و امروزه اقیانوس اطلس نام دارد؛ ششم دریای قسطنطنیه که آن را بحر الروم نیز گویند و امروزه دریای مدیترانه اسم دارد؛ هفتم دریای اسود که آن را برازاق نیز گویند چه که برازاق موضعی است بر ساحلش. امروزه به آن دریای سیاه گویند. [*در آثار مبارکه نیز نام قَلْزَم آمده است: جمال مبارک می‌فرمایند، "بقعه نورا خلف قلزم الکبریا" (مجموعه از الواح که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص 152) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "قلزم کبریا چنان فیضان کند که وسعت خَلْجان [خلیج‌ها] چون دریای بی‌پایان گردد." (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 251)]

به نظر می‌رسد عبارت "هفت دریا" ناظر بر کثرت باشد. زیرا در قرآن کریم آمده است، "وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (سوره لقمان، آیه 27 / مضمون: اگر در روی زمین همه درختان به قلم و دریا چون مرگب باشد، سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد که خداوند پیروزمند فرزانه است.)

عبارت "هفت دریا" در آثار دیگر طلعات مقدسه نیز ذکر شده است. مثلاً در هفت وادی از قلم جمال ابی نازل، "عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که علم برافرازد ویران سازد. در مملکتش هستی را وجودی نه و در سلطنتش عاقلان را مقری نه. نهنگ عشق ادیب عقل را ببلعد و لیبب دانش بشکرد؛ هفت دریا بیاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل من مزید گوید؛ از خویش بیگانه شود و از هر چه در عالم است نگاره گیرد." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع کانادا، ص 277)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "چون به رشته موفقیت‌های تاریخی و فراموش نشدنی پیروان قوی دل و بلندنظر و پاکباز امر حضرت بهاءالله در طول عملیات جهاد روحانی جهانی در هر یک از قارات کره ارض و جزائر بی‌شمار واقعه در هفت دریا، که تاریخ عصر تکوین دور بهائی را زینت بخشیده ... نظر می‌اندازم نمی‌توانم با احساسی سرشار از مباهات و مسرت و امتنان از سهم اعظمی که جامعه بهائی آمریکا در اجرای مشروع جهانی ... بر عهده گرفته و بر طبق سنت دیرینه، چنانچه شایسته مقام رفیع آن جامعه در سبیل خدمت است در آن موفقیت حاصل کرده، خودداری کنم." (حصن حصین شریعت‌الله، ترجمه فؤاد اشرف، ص 188)

همانطور که قبلاً ذکر شد در سوره طلاق، آیه 12، به خلق اقالیم هفتگانه نیز اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی راجع به ایران می‌فرمایند، "بهائیان ایران چنان ایران را در انظار جلوه

داده‌اند که امروز جم غفیری از اقلیم سبعه پرستش ایران می‌نمایند. زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده و وطن مقدّس حضرت بهاءالله است. ملاحظه کنید که چه موهبتی حضرت یزدان در حق ایران و ایرانیان فرموده... (پیام ملکوت، ص 114) و در کلام دیگر می‌فرمایند، "حال، صیت امرالله و آوازه ظهور بهاءالله اقلیم سبعه را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته. فاعتبروا یا أولى الأبصار." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 7)

حضرت ولی امرالله نیز اشارتی بدان دارند، "آنچه تا به حال واقع گشته و تحقّق یافته و صیتش اقلیم سبعه را فرا گرفته، همانا شهادت پرحلاوت آن ملکه قوی شوکت روشن ضمیر است... (توقیعات مبارکه، 1922-1926، ص 306)

جالب است که حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه به اقلیم سبعه که تحت حکومت ایران بوده اشاره دارند:

"در زمان کورش، که در کتب فارسیّه بهمن بن اسفندیار موسوم، حکومت ایران از حدود داخلیه هند و چین تا اقصی بلاد ین و حبشه، که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود، حکمرانی می‌نمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکر بی‌پایان بنیان حکومت رومان را، که به جهان‌گیری مشهور بود، با خاک یکسان نموده زلزله در ارکان جمیع حکومت عالم انداخت و نظر به تاریخ ابی‌الفدا، که از تواریخ معتبره عربی است، اقلیم سبعه عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون، که فی‌الحقیقه به کمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیّه و فتوحات متعدده متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود، اقلیم سبعه را مابین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود." (رساله مدنیّه، ص 10)

در همان کتاب (ص 26) می‌فرمایند، "ملوک معدلت سلوکی که صیت جهانبانی و عدالت آسمانی‌شان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازه حقوق‌پروری و بزرگواری‌شان اقلیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموریت خزائن سلطنت دانسته افتخارشان به ذهب و فضّه نبوده بلکه به روشنائی رای و بلندی همت جهان‌آرای بوده..."

و نیز در همان منبع (ص 80-81) درباره پادشاه نامدار ساسانی می‌فرمایند، "قدری در فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار عادل، انوشیروان باذل، تأمل نمائید که آن سرور دادپرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی‌الارکان سلطنت ایران را از هر جهت خلل و فتور

طاری شده بود؛ به عقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیداد را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را در ظلّ جناح سلطنتش جمع فرمود. در مدتی قلیله ممالک پشمرده و پیران ایران به پرتو حیات بخش توجّهاتش زنده و برازنده ترین ممالک معموره مسکونه گشت؛ قوای متحلّله حکومت را تکرار، اعاده و مزداد و صیت عدل و انصافش آفاق اقلیم سبعة را احاطه نمود؛ جمهور اهالی از حسیض ذلّت و فلاکت به اوج عزّت و سعادت صعود نمودند.

ملاحظه می شود که اقلیم سبعة اصطلاحی است که به وسعت بسیار زیاد اطلاق می شده است. حضرت علی بن ابیطالب نیز می فرماید، "والله لو أُعْطِيتُ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلِيٌّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ." (نهج البلاغه، خطبة 224 / مضمون: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم با آنچه در زیر افلاک آنهاست به من داده شود تا در مقابل آن با گرفتن پوست دانه جوی از مورچه ای خدا را معصیت کنم، این کار را نخواهم کرد.)

این که اقلیم سبعة آیا به نقاط خاصی اطلاق می شده یا خیر، معلوم نیست. ولی ایرانیان قدیم بر حسب ممالک، جهان (یعنی ربع مسکون) را به هفت کشور یا اقلیم قسمت کرده بودند. ابوریحان بیرونی نموداری از این هفت کشور را اینچنین آورده است:

اول هندوستان؛ دوم عرب و حبشستان (اتیوپی)؛ سوم مصر و شام؛ چهارم ایران شهر؛ پنجم صقلاب (اسلاو) و روم؛ ششم ترک و یاجوج؛ هفتم چین و ماچین (چین جنوبی).

بنابراین، مقصود از هفت اقلیم کلّ جهان یا ربع مسکون بوده است که به صورت ضرب المثل باقی مانده است.

همانطور که در آیه قرآنی ذکر شد، خداوند هفت آسمان یا هفت فلک را خلق کرده است. علما و حکما در تفسیر آیه مزبور متحیر ماندند و لهذا اختلاف اقوال مشاهده شد. طبق آیات قرآنی این موضوع قبل از اسلام هم وجود داشته و حتی حضرت نوح با کفار درباره هفت آسمان بحث داشته است. حضرتش به آنها فرمود، "أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا." (سوره نوح، آیه 15 / مضمون: آیا نیندیشیده اید که خداوند چگونه هفت آسمان را طبقه طبقه آفریده است؟)

برخی معتقدند که آسمان با فلک متفاوت است. آنها گویند آسمان معنای معنوی و روحانی دارد و به عوالم جنت اطلاق می شود و برای آن هفت مرتبه قائلند: جنت العدن که جایگاه جاودانی است برای

نفوسی که توبه کنند و مجازات لازم را ببینند. دوم جنت الفردوس است که بالاتر از جمیع جنت‌ها است. سوم جنت النعیم است که جایگاه کسانی است که به خداوند ایمان دارند و اعمال حسنه انجام داده‌اند. چهارم جنت المأوی است که برای مخلصین و شهدا است. پنجم دارالخلد است که جایگاه ابدی و مخصوص کسانی است که صراط مستقیم را بدون ادنی انحرافی طی کرده باشند. ششم دارالمقام است. در این جایگاه تمامی رنجها و خستگی‌ها از میان می‌روند و هیچ چیز بر روح آدمی تأثیر نکند. و بالاخره دارالسلام است که جایگاه رفاه و راحتی و ایمنی است.

و اما در حالت عنصری به افلاک سبعة قائل شدند که عبارتند از: فلک اول یا فلک قمر نامیده شده، به این دلیل که در این فلک، کوکب قمر واقع شده است (به همین واسطه به عالم عنصری، عالم تحت فلک قمر نیز گفته میشود). فلک دوم فلک عطارد [در عربی عطارِد] است که به صورت محدد بعد از فلک اول واقع شده و احاطه بر فلک قمر همچنین عالم عناصر مادی دارد. به همین ترتیب افلاک بعدی که هر کدام به نام یکی از کواکب نامیده شده‌اند، به صورت محاط بر هم واقع شده‌اند که به ترتیب عبارتند از: فلک زهره، فلک شمس، فلک مریخ، فلک مشتری و فلک زحل. البته بعضاً معتقدند که بعد از این هفت فلک، دو فلک دیگر نیز وجود دارد که یکی فلک اطلس یا فلک ثوابت است و دیگری فلک الافلاک.

آنها معتقدند که جمیع اینها در آسمان اول واقع شده‌اند و فراتر از آنها آسمان‌های دیگری وجود دارد. جالب است که برای هر یک از افلاک سبعة تأثیراتی را نیز قائل بوده‌اند. توجه به آنها می‌تواند جالب باشد. به اختصار اشاره می‌شود:

فلک زحل به خاطر تأثیر بسیار نحسی که دارد به نحس اکبر و فلک الموت معروف است. اثرش در زمین به صورت سردی، سنگینی و یأس نمود پیدا می‌کند. این کوکب در اعمال شرّ مثل آوارگی، جدایی، مریضی، قتل و غیره کاربرد دارد. نام فارسی آن کیوان و نام انگلیسی آن Saturn است.

دومین فلک از افلاک سبعة مشتری است و به سعد اکبر معروف است. فلکی که تأثیری پر برکت داشته و در اعمال خیر مثل ایجاد الفت، محبت و کارگشایی و غیره کاربرد دارد. نام فارسی آن برجیس یا اورمزد و نام انگلیسی آن Jupiter است.

سومین فلک مریخ و معروف به نحس اصغر است. از این فلک برای ایجاد دشمنی، بستن کارها، ایجاد شک و سوء اعتقاد در افراد استفاده می‌شود. نام فارسی آن بهرام و نام انگلیسی آن Mars است.

چهارمین فلک شمس است. عباراتی همچون نیر اعظم یا فلک السلطنه که در وصف این فلک به کار می‌روند نشان از تاثیر نیکوی آن دارد. از تاثیرات این فلک می‌توان به تسلط و تسخیر قلوب و همچنین به بالا بردن مقام و منزلت در میان مردم اشاره نمود. حضرت مسیح نیز به فلک چهارم عروج فرمود. نام فارسی آن مہریا خورشید و نام انگلیسی آن Sun است.

پنجمین فلک زهره است. این فلک به فلک الشرف و سعد اصغر معروف است. از فلک زهره غالباً برای ایجاد سرور و شادی، میل نمودن به طرب و غنا استفاده می‌شود. نام فارسی آن ناهید و نام انگلیسی آن Venus است.

ششمین فلک عطارد است. این فلک، مزوجه است. یعنی هم در اعمال خیر و هم در اعمال شرّ کاربرد دارد. نام فارسی آن تیر و نام انگلیسی آن Mercury است.

فلک هفتم قمر است. این فلک نیز مزوجه می‌باشد. یعنی هم خیر است و هم شرّ. نام فارسی آن ماه و نام انگلیسی آن Moon است.

معروف است که می‌گویند زحل، رئیس الافلاک است و مشتری، قاضی بوده، مریخ حدالدور، زهره مطرب، عطارد کاتب، شمس نیراعظم و قمر جاسوس الافلاک می‌باشد.

حضرت اعلی اصطلاح "سموات سبع" را اینگونه به کار برده‌اند: "شکر بلا شبه مر او را از اول لا اول الی آخر لا آخر؛ حمدي که پر کند سموات سبع را از ظهورات قدس وحدانیت او و ارض و ما علیها را از بدایع ظهورات تجلیات ملیک عز فردانیت او." (پنج شان، بخش فارسی، بسم الله الأوحد الأوحد)

حضرت عبدالبهاء آن را به صورت "سبع طباق" به کار برده‌اند: "... به ذیل میثاق چنان متشبث شو که پشت شقاق بلرزد و اشراق آفتاب آفاق را منور نماید و ولوله در سبع طباق افتد و زلزله در ارکان انشاق تمکن یابد." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 3، ص 366)

طلعت میثاق در ستایش از احبای الهی می‌فرماید، "به ستایش حضرت پروردگار زبان گشودیم که به فضل و موهبت خویش عبادی تربیت فرمود که بعد صعود جمال قدم، روح الوجود لتراب مقدم احبائه الفدا، چون اشجار حدیقه رحمن، اصلها ثابت فی الأرض و فرعها فی السماء، ثابت و نابت گشتند؛ نفعات محبت الله از ریاض قلوبشان منتشر به آفاق است و انوار عرفان از وجوهشان ساطع در سبع طباق." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 152-153)

حضرت ولی امرالله در مقایسه تلویحی مؤمنین به جمال مبین و معرضین از آن نور العالمین می فرمایند، "چه مقدار مرتفع است امر الهی و چه عظیم است بدائع آثار اولین قرن دور بهائی. شعشعات انوارش را جز خفاش کورصفت احدی انکار نتواند و تصرفات لاریبیه حیرت انگیزش را جز علیلان روزگار نفسی شبهه ننماید. روائح طیب سنایش در کل اکثاف متضوع. مشام مزکومان از شمیمش محروم؛ و رنّه ملکوتیش در سبع طباق منتشر، آذان متکبران از استماعش مهجور و ممنوع." (توقعات مبارکه 1927-1939، ص 40-239)

حضرت عبدالبهاء آسمانهای هفتگانه را چنین تبیین می فرمایند: "و اما ما ذُکِرَ مِنَ الطَّبَقَاتِ السَّبْعِ وَ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْآثَارِ الَّتِي سَبَقَتْ مِنْ مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ وَ مَهَابِطِ الْأَسْرَارِ، لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِحَسَبِ اصطلاح القوم في تلك الأعصار. كُلُّ كَوْرٍ لَهُ خِصَائِصٌ بِحَسَبِ الْقَابِلِيَّاتِ وَ اسْتِعْدَادِ ظُهُورِ الْحَقَائِقِ مِنْ خَلْفِ الْأَسْتَارِ إِذْ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ رَبِّكَ بِمَقْدَارٍ وَ مَا قَصِدُوا بِذِكْرِ الْأَفْلَاقِ إِلَّا الْمَدَارَاتِ لِلْسِّيَّارَاتِ الشَّمْسِيَّةِ الَّتِي فِي هَذَا الْعَالَمِ الْجَامِعِ لِنِظَامِ الشَّمْسِ وَ تَوَابِعِهَا. لِأَنَّ سَيَّارَاتِ هَذِهِ الشَّمْسِ أُولُو الْأَقْدَارِ السَّبْعَةِ مِنْ حَيْثُ الْجَرْمِ وَ الْجِسَامَةِ وَ الرَّؤْيَةِ وَ النُّورِ." (امر و خلق، ج 1، ص 139 / مضمون: اما آنچه که از طبقات هفتگانه و هفت آسمان که در آثار مظاهر الهیه در گذشته ذکر شده، به حسب اصطلاحات قوم در آن اعصار بوده است. هر دوری دارای ویژگی‌هایی است متناسب با قابلیات و استعداد ظهور حقایق از ورای پرده‌ها. زیرا هر چیزی را نزد خدایت مقداری است و مقصودشان از ذکر افلاک مدارات سیارات خورشیدی است که در این عالم جامع نظام خورشیدی و توابع آن است. زیرا سیارات این خورشید دارای قدرهای هفتگانه از حیث جرم، جسم، رؤیت، نور است.)

حضرت عبدالبهاء مطلب جالبی را درباره بطلان عقاید قدیم مطرح می فرمایند، "در طفولیت هر وقت از قواعد بطلیوسی می شنیدم که افلاک سبعة مانند هفت دایره، هر یک در دیگری و هر دایره محیط دایره دیگر است دلم می گرفت. از طفولیت فضا و هوای محدود را دوست نمی داشتم. تا روزی در مناجاتی که از قلم اعلی صادر شده بود ذکر فضای نامتناهی شنیدم. فوراً از زیارت آن چنان مسرور گشتم که به وصف نیاید." (بدایع الآثار، ج 2، ص 132)

مراتب سبعة در آفرینش

حال که از عدد هفت سخن به میان آمد، اشارتی داشته باشیم به مراتب سبعة در آفرینش هر چیزی در این عالم. حضرت اعلی در صحیفه عدلیه می فرمایند، "ممکن نیست خلق شیئی که حرف شیئیت بر او وارد شود الا به هفت مرتبه از امکان اقل آن در حق ممکن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و

قَدَر و قضا و اذن و اجل و کتاب است و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق نمود شیئی را بی علیّت این مراتب سبعة به نصّ حدیث کافر است. (صحیفه عدلیه، ص 16 / امر و خلق، ج 1، ص 99)

جمال مبارک نیز این مراتب را در لوحی که به افتخار جناب آقا میرزا احمد یزدی عزّ نزول یافته تأیید کرده فرموده‌اند: "حمد مقدّس از ذکر عالمیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست که تمامیت هر وجودی را به مراتب سبعة معین فرمود؛ به مشیّة و اراده و قَدَر و قضاء و اذن و اجل و کتاب." در ابتدای همان لوح حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که توضیح این مراتب بسیار تفصیل دارد و در صفحات محدود ننگند، بقوله تعالی: "اگر انسان اراده نماید این مراتب و مقامات را که هر یک مطلع علم الهی و مشرق حکمت ربّانی است ذکر کند به این خامه و ورقه به انتها نرسد و در عالم دانائی که مقررّ مقررین است اقلام و اوراق عالم هم کفایت نمایند." (سفینه عرفان، دفتر اول، ص 82)

بنابراین، در این مقال به اختصار به بیان هر یک از مراتب مزبور مبادرت می‌شود. ابتدا باید ذکر شود که آنچه به حق نسبت داده می‌شود از آفرینش در واقع به مشیّت الهیه راجع است و نه به ذات حق تعالی. زیرا که او منزّه و مقدّس است از این امور. حضرت اعلی می‌فرمایند، "خداوند ... خلق فرموده مشیّت را لا من شیء به علیّت خود مشیّت بلاکیف و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علیّت او...". (صحیفه عدلیه، ص 16). در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق چنین مذکور، "خَلَقَ اللهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ." (اصول کافی، ج 1، ص 110)

در اینجا لازم می‌آید به دو اصطلاح "اختراع" و "ابداع" نیز اشاره شود. اگرچه این دو واژه گاهی در آثار به طور مترادف ذکر می‌شود. مثلاً حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "سالک سبیل هُدی و طالب معارج تُقی ... اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند...". (ایقان، طبع آلمان، ص 152) یا در ظهور امنیت در آتیه ایام در ظلّ امر حضرت رحمن چنین می‌فرمایند، "اگر یکی از پرده‌نشینان خلف حجاب که پرتو جمالش آفتاب را به ذره‌ای حساب نیارد و در شئون حُسن و جمال بی نظیر و مثال باشد و به جمیع جواهر و زینت‌های خارج از احصای اولی‌الذمّه مزین، بی ستر از خلف حجاب بیرون آید و به تنهایی بی رفیق از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید و به هر دیاری دیار و در هر اقلیمی سیار شود انصاف و امانت و عدل و دیانت و فقدان خیانت و دنائت به درجه‌ای باید برسد که نه یک دست تعدی و طمع به ذیل ثروت او دراز شود و نه یک نظر خیانت و شهوت به جمال عصمت او باز گردد تا بعد از سیر در دیار با قلّی بی غبار و وجهی پر استبشار به محل و موطن خود راجع شود." (پنج کنز، کنز دوم)

اما، معنای ابداع و اختراع در آفرینش متفاوت است. جناب وحید رافتی نوشته‌اند، "مشیت را می‌توان به مشیت ابداعیه (یا ابتداعیه) و مشیت اختراعیه تقسیم نمود. مشیت ابداعیه عبارت از خلق شیء است بدون علت و بدون آن که قبلاً شبه و مثل و نظیری برای آن بوده باشد. اما مشیت اختراعیه و یا امکانیه ایجاد شیء است به علت شیء دیگر." (سفینه عرفان، دفتر اول، ص 67)

بدین لحاظ، بر اساس الهیات بهائی، "ذات غیب، منیع، لایدرک، مجهول‌النعت و منقطع وجدانی است و مشیت اولیه که به نفس خود خلق می‌شود مبدأ و علت وجود است و هم او است که اشیاء را در طی مراتب سبعة از کتم عدم به عالم وجود می‌آورد." (همان)

مراتب سبعة عبارتند از مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب. در توضیح آنها جناب دکتر رافتی مطالبی مرقوم داشته‌اند که خلاصه آن نقل می‌شود:

اول - مشیت

جمال قدم در لوح مبارک مشیت را عبارت از حصول میل به انجام کار دانسته‌اند، قبل از آن که وسائل و اسباب انجام کار به تصور و تفکر در آید. به بیان حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیه (ص 16) "اول ذکر شیء بلا تعلق ذکر شیئیت است..."

جمال قدم در لوح حکمت به "مشیت امکانیه" اشاره می‌فرمایند که در منطوق آن لوح مبارک مرادف با ظهور اراده الهی در رتبه امکان به نفس امکان است و از آن به طبیعت نیز تعبیر می‌شود. (مجموعه الواح، ص 42)

و در لوحی دیگر نیز چنین تصریح می‌فرمایند که "قد خلقنا الممکات بالمشیة الامکانیة و انہا لہی الکلمة العیا التي ظہرت بسطان کان علی العالمین مشہودا..." (سفینه عرفان، دفتر اول، ص 72)

مشیت امکانیه که آن را جمال قدم مشیت اختراعیه نیز نامیده‌اند مبدأ و علت وجود است.

دوم - اراده

شوق و میل به انجام یک فعل که عبارت از مشیت بود در مرحله بعدی که عبارت از اراده است با تصور اسباب و وسائل انجام فعل قرین می‌شود و بنا به فرموده حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیه در مرحله اراده ذکر شیء (یعنی تمایل و شوق) به شؤن و مشخصات شیئیت تعلق می‌یابد. بنا بر این تمایل و شوق مطلق که در مرحله مشیت به وصول به یک شیء به وجود آمده بود در مرحله اراده به

صورت عزم و قصد وصول به آن شیء تکامل می یابد. بنا بر نص حدیث اسلامی اراده عبارت است از "العزيمة علی ما یشاء." (اصول کافی، ج 1، ص 158)

چنان که ذکر شد جمال قدم در لوح حکمت اراده را عبارت از مشیت امکانیه دانسته اند که همان طبیعت است.

سوم - قدر

بنا بر توضیح ملا صدرا مرحله قدر مرحله ای است که فاعل مشیت و اراده خود را در خارج از عالم ذهن متکون می سازد. مثلاً کسی که مشیت و اراده او بر بنای ساختمانی تعلق گرفته در مرحله قدر محلّ ساختمان و زمان شروع، بزرگی و کوچکی بنا و طول و عرض و شکل و وضع و سایر صفات و مشخصات بنا را تعیین و مشخص می سازد.

بنا بر بیان حضرت بهاء الله مرتبه قدر عبارت از "هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار".

در باره مفهوم "هندسه" که در بیان جمال قدم ذکر شده، در مجمع البحرین (ج 1، ص 258) چنین توضیح داده است که "و من تفسیر القدر بالهندسة تقدیرات الاشياء من طولها و عرضها، و الهندسة عند اهل اللسان تقدیر مجاری القنی حیث تحفر."

جمال قدم در لوح حکمت طبیعت را با عبارت "تقدیر من مقدرّ علیم" توصیف فرموده اند و این توصیف در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر اوگست فورل به این صورت آمده است که "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشياء است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 479) واضح است که روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشياء عبارت از همان وضع و هندسه اشياء است که به تقدیر الهی در عالم کون به ودیعه گذاشته شده است.

بر اساس سایر آثار حضرت عبدالبهاء قدر عبارت از استعداد، لیاقت و اندازه اشياء و به معنی دیگر نفس عالم امکان است. به دیگر بیان، استعداد و لیاقت مودوع در اشياء عبارت از همان روابط قویّه ضروریّه ای است که در بین اجزاء کائنات وجود دارد و از آن به تقدیر الهیه تعبیر می شود، چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا بروجردی چنین می فرمایند:

"اما مسأله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویه صحیحه در بین اجزاء کائنات. هر امری مرتبط به جمیع امور است و هر قضیه ای از روابط ضروریه جمیع قضایا...". (امر و خلق، ج 1، ص 83)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید: "شرارت شمر و درندگی و خونخوارگی یزید از تهور خودایشان بود، قضا را نباید متهم نموده. قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است زیرا معنی قدر اندازه است و قضایای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقایق اشیاء است به قدر و اندازه اشیاء ظاهر می شود...". (مائده آسمانی، ج 2، ص 40)

مطلبی که در مطالعه مرتبه قدر باید مورد توجه قرار گیرد آن است که نزول احکام الهیه و وضع شرائع ربّانیه نیز از مراتب ظهور قدر محسوب می گردد به این اعتبار که احکام و حدودی که در ادیان به مشیت الهیه تشریح می گردد به قدر و اندازه نیاز و ظرفیت جامعه انسانی و بر وفق میزان استعداد و قابلیت بشر در هر دوری از ادوار است. نظر به همین مطلب است که در آثار حضرت عبدالبهاء طبیعت، شریعت و مراحل قضاء و قدر الهیه با یک عبارت تعریف و توصیف گردیده است.

جمال قدم در متن لوح مورد مطالعه در حین شرح مرتبه قدر به عظمت آن اشاره نموده تلویحاً به بیان حضرت علی بن ابیطالب (نهج البلاغه، ترجمه دکتر جعفر شهیدی، ص 414) اشاره فرموده اند که قدر از اسرار الهی است. ترجمه بیان حضرت امیرالمؤمنین در معنای قدر چنین است، "راهی است تیره، آن را مپیماید و دریایی است ژرف بدان در میآید، و راز خدا است، برای گشودنش خود را مفرساید."

حضرت عبدالبهاء در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین می فرماید: "تقادیر الهیه راز پنهان است و سری مکنون و رمزی مصون. انسان باید به یقین بداند که آنچه واقع، همان عین حکمت است...".

چهارم - قضاء

مقصود از قضاء اقدام به عمل و آوردن اشیاء از مرحله قوه به فعل است. این مطلب را با این تمثیل شاید بتوان قدری روشن نمود که کسی که تمایل به نوشتن نامه نموده (مرحله مشیت) و مطالبی را بعد از حصول تمایل برای نوشتن در نظر گرفته (مرحله اراده) در مرحله قدر قلم و کاغذ را آماده می کند و در مرحله قضاء منویات خود را بر روی کاغذ منعکس می سازد. حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیّه (ص 16-17) مرتبه قضاء را عبارت از ظهور مجموعه مشیت، اراده و قدر با یکدیگر دانسته چنین

می‌فرماید که "... در این مقام فرض است بر کلّ ممکّات اعتراف به بدای حقّ سبحانه و تعالی لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضاء..."

مفهوم خاصّ قضاء در آثار حضرت عبدالبهاء عبارت از حکم ربّانی است که در حقائق اشیاء به قدر و اندازه اشیاء ظاهر می‌شود.

حکماء قضا را دو نوع دانسته‌اند: اول - قضای محتوم که تحقیقش حتمی است، نظیر خاموش شدن شمع بعد از آن که فتیله کاملاً بسوزد و یا ماده شمع به اتمی رسد. دوم - قضای معلّق که شمع با وجود فتیله و ماده در اثر وزش باد خاموش شود. قضای معلّق به دعا و حرز و خیرات و مبرات می‌تواند منتفی شود.

جمال اقدس اربی در یکی از الواح مبارکه که به اعزاز جناب آقا سید مهدی عرّ نزل یافته به شرح

این قضایا پرداخته‌اند: "چنانچه مابین عباد مذکور است دو اجل فرض نموده‌اند از برای هر شیء. الأوّل معلّق و الثانی محتوم... در شمع ملاحظه نمایند که مشتعل است؛ اجل محتوم آن منتهی شدن پیه و فتیل است. چه که تا این دو باقی شمع مشتعل و منیر است و چون این دو منتهی شد حتم است اطفای او و البته منطقی خواهد شد و ابدأً تغییر و تبدیل در این مقام راه ندارد؛ آنی تقدّم نجوید و آنی تأخیر نپذیرد... همین شمع بسا می‌شود که به انتها نرسیده اریاح بر او مرور می‌نماید یا اسباب دیگر عمّا خُلِقَ منطقی می‌گردد و خاموش می‌شود چنانچه به رأی العین مشاهده می‌شود." (سفینه عرفان، دفتر اول، ص 96)

حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار مبارکه خود قدر و قضاء را توأمّاً عبارت از روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیاء دانسته و چنین می‌فرماید:

"قضا و قدر عبارت از روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاء است و این روابط به قوه ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضیات آن روابط ضروریّه است. مثلاً رابطه‌ای خدا در میان آفتاب و کره ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند، این روابط قدر است. و قضاء ظهور آن در حیث وجود و اراده عبارت از قوه فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلط او است." (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 192)

پنجم - اذن

مقصود از اذن، بنا به بیان جمال قدم همان امضاء است. یعنی امری که از مرحله قضاء گذشته در این مرحله اجازه و رخصت (اذن) آن را می‌یابد که سرّیان وجودی خود را ادامه داده به مرحله کمال فائز شود. اذن به بیان دیگر عبارت از مقام اجرا و انجام دادن امور است.

ششم - اجل

مراد از اجل مدّت معینی از استمرار حیات در زمان است که برای هر شیء در نظر گرفته شده و یا مقدّر گردیده است. مدّت زمان حیات هر شخصی اجل او است. نظیر قضاء، اجل را نیز دو نوع دانسته‌اند: اجل محتوم و اجل معلّق. در اجل محتوم تغییر و تأخیر حاصل نمی‌شود اما اجل معلّق به دعا و صدقه و خیرات رفع می‌گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

"دو امر از امر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است؛ اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلی است محتوم و همچنین اجلی است، به قول خلق، معلّق. اما اوّل، باید به آن تسلیم نمود. چه که حتم است. لکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست. و لکن ضرّش اعظم است از قبل. لذا تفویض و توکل محبوب. و اما اجل معلّق به مسألت و دعا رفع شده و می‌شود." (اشراقات، ص 284)

در اینجا اشاره به این نکته حائز اهمیت است که در جمیع ادیان بر لزوم تسلیم در مقابل قضای الهی تصریح و تأکید شده است. مرکز میثاق می‌فرماید:

"و اما سوّالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفاء چگونه این نفوس وفات یافتند، بدان که این ادعیه و مناجات به جهت شفای از اجل معلّق است نه قضای محتوم مبرم. زیرا اجل بر دو قسم است، اجل معلّق و اجل محتوم. اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر چنین باشد که از برای هر مریضی تلاوت مناجات شود شفا یابد دیگر نفسی ترک قالب عنصری نکند و از این جهان به جهان دیگر صعود و ترقی نفرماید. زیرا هر وقت نفسی علیل گردد ترتیل مناجات شود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالغه الهیه است. بلکه مقصد از طلب شفا این است که از اجل معلّق محفوظ ماند و از قضای غیر محتوم مصون گردد." (سفینه عرفان، دفتر اوّل، ص 63)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح دیگر صادره به اعزاز جناب آقا محمد رضای قائنی چنین می‌فرماید:

"در خصوص تلاوت دعا که به کمال اطمینان جهت شفای آن یاران نموده و وقوع وفات ایشان مرقوم نموده بودید، بدان که اجل بر دو قسم است، یک قسم اجل محتوم است و دیگری اجل معلّق. این دعا و نیاز و تضرع و طلب شفا و حرز به جهت مصونیت از اجل معلّق است نه اجل مسمّی و محتوم و الا

نفسی از این جهان فانی به جهان باقی نشتابد. زیرا چون به مرض مبتلا گردد خود دعا خواند و یا دیگران دعائی کنند، شفا یابد. در این صورت اقتضاء چنین نماید که نفسی وفات ننماید و این ممتنع و مستحیل است. زیرا تغییر و انقلاب از لوازم ذاتیه حقائق ممکنه است و الا وجوب است و حقیقت اجل محتوم؛ و اجل معلق این است که این سراج را روغن معینی و چون آن دهن منتهی شود آن سراج لابداً حتماً خاموش گردد. پس باید به زجاجه تضرع و زاری تشبث نمود که قبل از اتمام دهن از هبوب اریاح شدیده قضا خاموش نگردد. حرز و دعا و طلب شفا به جهت صیانت از اریاح اجل معلق است اما اجل محتوم تغییر و تبدیلی نیابد." (همان)

هفتم - کتاب

کتاب در معنی متداول آن به معنی نوشته و مکتوب است ولی در مراتب سبعة مقصود از کتاب فرض و وجوب تحقق عینی شیء به صورت جامع و کامل است. به عبارت دیگر همان طور که در لوح جمال قدم مسطور است مرحله کتاب عبارت از مرحله "تمامیت شیء" است.

در تمثیل "ساختمان" که قبلاً ذکر شد گفته آمد که شوق و میل ساختن یک بنا مشیت است و هنگامی که نقشه بنا در ذهن تجسم می شود مرحله اراده فرا می رسد و تهیه مصالح و تعیین محل ساختمان و کوچکی و بزرگی و وضع و شکل آن فعل ساختن بنا را به مرحله قدر می رساند و در مرحله قضا مواد و مصالح بنا با نقشه و طرحی که برای آن در نظر گرفته شده است ساختن بنا را متحقق می سازد و در مرحله اذن تمام جزئیات بنا به جریان و تکمیل می افتد و بالاخره در مرحله اجل ساختن بنا مدتی طول می کشد و سرانجام بنائی که ساخته شده است از جمیع جهات به کمال می رسد و مورد بهره برداری قرار می گیرد. از این مرحله اخیر به مرحله کتاب تعبیر می شود که مراد مرحله تمامیت و کمال فعل است.